

based on the text of

**سنگی بر گوری**

*A Stone on A Grave* (1981)

by

**جلال آل احمد**

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

**Michael Craig Hillmann**

compiled by

**Aziz Atai-Langrudi**

revisions by

**Behrad Aghaei**

**Note:** After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

قرائت فارسی پیشرفته  
بخش هفتم

لغات	
to continue (vt)	ادامه دادن
to disappoint, to discourage	مأیوس کردن
to give up the idea (of)	مُصْرَف شدن
to incline to	گرایشیدن
to point, to allude, to indicate	اشاره کردن
to put out of (one's) head	از سر بدر کردن
to involve (s.o.) in	درگیر کردن
to diagnose, to discern	تشخیص دادن
to exist	وجود داشتن
to protest, to object (to)	اعتراض کردن
to put out (of) one's mind	از سر بدر کردن
sex act	عمل جنسی
results of therapy/treatment	نتایج معالجات
artificial insemination	تلقیح مصنوعی
discouraging, disappointing	مأیوس کننده
uterus	رحم
act, operation	عمل
behavior, ethics	اخلاق ج. خلق
cause, reason	علت ج. علل
acceptance, approval	قبول
matter, course	جریان
surgeon, surgery	جراح - جراحی
world	عالم
relation(ship)	رابطه ج. روابط
reason	دلیل ج. دلایل
society	اجتماع
information	اطلاع
complaint	گله
incapacity	ناتوانی
medicine (field)	پزشکی

آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. علت، کمبود اسپرم‌های او است. اما، آن‌ها معالجه را در ایران و اروپا ادامه می‌دهند. نتایج معالجات مأیوس کننده است. از قبول بچه دیگران به دلایل اجتماعی و اخلاقی منصرف می‌شوند. روابط نویسنده با همسرش به سردی می‌گراید.

خلاصه متن بخش هفتم

در برابر گله زن، شوهر به ناتوانی خود اشاره می‌کند و از او می‌خواهد که یا فکر عمل جنسی را از سر بدر کند یا تلقیح مصنوعی بکند. نویسنده، همسرش را هم درگیر معالجه می‌کند. دکتر تشخیص می‌دهد که در رحم او توموری وجود دارد که باید جراحی شود. نویسنده از جریان عمل راضی نیست. می‌خواهد اعتراض کند ولی چون از عالم پزشکی بی‌اطلاع است حرفی نمی‌زند.

آنوقت يك روز زنم درآمد که بله تو دیگر مثل آنوقت‌ها نیستی.  
و اصلاً از من سیر شده‌ای و الخ ... که کفرم درآمد و همان روز صاف  
گذاشتم توی دستش که:

- میدانی، زن؟ می‌بینی که از من کاری بر نمی‌آید. یا خیالش را از  
سر بدر کن. یا برو تلقیح مصنوعی. با سرنگ هم بچه‌دار می‌شوی. بهتر از  
۵ بچه‌های لابر اتواری که هست. که چشم‌هایش از وحشت گرد شد. و من  
دیدم که در زمینه عصمت قرون وسطائی او جز با خشونت قرن بیستم  
نمی‌شود چیزی را کاشت. این بود که حرف آخر را زدم:
- می‌دانی زن؟ در عهد بوق که نیستیم. بچه می‌خواهی؟ بسیار  
خوب. چرا لقمه را از پشت سر به دهان بگذاری؟ طبیعی‌ترین راه این که  
۱۰ بروی و يك مرد خوش تخم‌پیداکنی و خلاص. من از سربند آن دکتر  
امراض زنانه مزه قرم‌ساقی را چشیده‌ام. هیچ حرفی هم ندارم. فقط من  
ندانم کیست. شرعاً و عرفاً مجازی.
- که اول کمی پلک‌هایش را به هم زد و بعد يك مرتبه زد زیرگریه. و  
زندگی‌مان به زهر این صراحت، يك هفته تلخ بود ... ولی راستی کدام  
۱۵ دکتر؟ من که هنوز از قضیه لوله تخمدان چیزی نگفته‌ام. بله. مثل اینکه  
دارم همه چیز را باهم قاطی می‌کنم. چطور است مرتب باشم. بله.  
بترتیب تاریخی.

- سال اول ازدواجمان به این گذشت که چطور جلوگیری کنیم؛ و  
حیف است که به این زودی دست و بالمان بند شود خیال سفر در دنبالش  
۲۰ و از این حرفها ... و بعد هم زندگی اجاره نشینی و دیگر معاذیر. از  
سال سوم بود که قضیه جدی شد. من هنوز هم ککم نمی‌گزید و پیش از  
بچه خیلی چیزهای دیگر در کله داشتم. اما زنم پاپی می‌شد. این بود که  
راه افتادیم. و بعد که اولین اخطار آمد – با اولین رویت میکروسکپی –

مدتی تأسف اینرا خوردیم که چرا در آن دو سال آنهمه تنمان لرزیده است ۲۵  
و آنهمه دست به عصاره رفته‌ایم و عالم شهوات را در پوششی از ترس لمس  
کرده‌ایم؛ و با زائده‌ای از دستوره‌های جلوگیری. و تأسف که تمام شد باز  
راه افتادیم. ورقه‌های آزمایش و گلبول‌شماری و تعداد حضرات و عکس  
سینه و اینکه چرا کم‌خونی و چرا فضای تنفسی‌ات تنگ است و دیگر  
ماجرها ... و از این دکتر به آن دکتر و از این آزمایشگاه به دیگری. ۲۰  
و تهران بس نبود، آبادان و شیراز. آخر عبدالحسین شیخ طبیب شرکت  
نفت بود و در آبادان خرس می‌رفت و شیراز هم با مریضخانه‌اش تازگی‌ها  
وسیلهٔ جدیدی برای پزدادن گیرآورده بود یعنی دکان جدیدی بغل دستگاه  
حافظ و سعدی برای جلب مشتری. و بعد:

– راستی فلان دکتر متخصص تازه از آمریکا آمده. برویم ببینیم چه ۲۵  
می‌گوید.

یا: – روزنامهٔ دیروز را دیدی؟ چیزی داشت راجع به لوله‌های  
تخمدان ....

و راستی نکند توهم عیب و علتی داشته باشی؟ آخر می‌دانی، لولهٔ  
تخمدان دقیق‌تر از آن‌هاست که بشود همین‌جوری دربارهٔ صحت و سقمش ۴۰  
رأی داد. من و تو چه می‌دانیم؟ شاید ... و جر و منجر – باز يك هفته  
که: واه! کدام احمقی جرأت می‌کند... و از این حرفها... ولی عاقبت  
خودش فهمید که لولهٔ تخمدان را نمی‌شود يك دستی گرفت. بعد هم اولین  
اما که گذاشته شد دیگر کار از کار گذشته. چون پای خانواده هم در کار  
است و پای دیگران هم. که مبادا بنشینند و بولنگند که بله عیب از زن ۴۵  
فلانی است... این جوریه‌ها بود که زنم راضی شد. و اصلاً باید گرفتار بود  
و دید که آدم چه براحتی تن به هر وسوسه‌ای می‌دهد؛ و دنیای ذهنش به  
هر امائی چطور از اساس خراب می‌شود. عین يك برج کبریتی. به هر  
صورت راه افتادیم.

طبیب متخصص پیر بود و شخصیت قصابها را داشت. با دکانی به ۵۰

همان کثافت. و دخترکی جوان به عنوان وردست. خیلی زیبا. گلی توی مرداب افتاده. و دیدم که دستگاه بوی خوشی نمی‌دهد. داد میزد که پیرمرد عمل جنسی را مدتها است که فقط با چشمش می‌کند. اما زخمی که نمی‌توانست اینرا ببیند. چون خیلی حرف و سخن‌ها زده بودیم که به طبیب باید ایمان داشت و از این اباطیل ... و چه تلقین‌ها و دلداری‌ها. انگار ۵ برای دعا گرفتن رفته بودیم. بار اول و دوم دوا و برای رنگ کردن لوله تخمدان، ورقه آزمایش و عکس برداری و بار سوم پای تخت عمل. چون در لوله تخمدان کمی انحراف دارد و یک تومور (!) هم فلان جا است همین جور! مثل اینکه غده سرطانی گیر آورده! تومور! حرفش هم تن آدم را می‌لرزاند. با آن تجربه خواهرم! و زخم یک هفته نه خواب داشت نه خوراک. ۱۰ داشت خودش را برای سرطان داشتن آماده می‌کرد. و قیافه‌اش را و زردنبو بودن را و لاغری را. و بار سوم پیرمرد زخم را برد توی اطاق عمل و خودش دو سه بار آمد بیرون. خونین و مالین و رجزخوانان. انگار که یک فوج دشمن را در درون زخم کشته. و با هر جمله سه چهار تا اصطلاح فرنگی طب. آنهم برای همچو منی که یکسال نمی‌شد که خود ۱۵ میکروسکپ را می‌شناختم. اما چه می‌شد کرد؟ در عالم سیاست که نبود تا بشود بحث کرد. هرچه بود دکتر بود و دم و دستگاهی داشت و بدتر از همه پای لوله تخمدان در میان بود که انحراف داشت و فلان تومور هم که تازه کشف شده بود.

- 1 In one of the writer's arguments with his wife, what options is she left with to bear a child (lines 5, 11)
- 2 When did the issue of having a child become serious for the writer and his wife? (l. 22)
- 3 Who was insisting on having a child, the husband or the wife? (l. 23)
- 4 Why would the couple regret their earlier practice of birth control? (l. 26)
- 5 What did the doctor find in Simin's fallopian tubes? (l. 58)
- 6 How many time did the writer's wife visit the doctor before she was operated on? (l. 57)
- 7 What was the narrator's wife preparing herself for? (l. 61)
- 8 Why couldn't the writer argue with the doctor about the treatment? (ll. 66-69)
- 9 What gossip was the writer afraid of? (l. 45)
- 10 How does the narrator describe the medical specialist's personality? (l. 50)

مَتْنِ بَخْشِ هَفْتُمِ بَا اِعْرَابِ

آنوقت يك روز زنم درآمد که بله تو دیگر مثلِ آنوقت‌ها نیستی. و اصلاً از من سیر شده‌ای و اَلْخ ... که کُفْرَم درآمد و همان روز صاف گذاشتم توی دستش که:

– میدانی، زن؟ می‌بینی که از من کاری بر نمی‌آید. یا خیالش را از سرِ بَدَر کن. یا برو تَلْقِیحِ مَصْنُوعِی. با سُرَنگ هم بچه‌دار می‌شوی. بهتر از ۵ بچه‌های لابر اتواری که هست. که چشم‌هایش از وحشت گِرد شد. و من دیدم که در زمينهٔ عِصْمَتِ قَرُونِ وُسْطَائِی او جز با خشونتِ قرنِ بیستم نمی‌شود چیزی را کاشت. این بود که حرفِ آخر را زدم:

– می‌دانی زن؟ در عهدِ بوق که نیستیم. بچه می‌خواهی؟ بسیار خوب. چرا لُقْمه را از پشتِ سر به دهان بگذاری؟ طبیعی‌ترین راه این که ۱۰ بروی و يك مردِ خوش‌تُخْم‌پیداکنی و خَلاص. من از سَرَبَنَدِ آن دکترِ اَمْرَاضِ زَنَانِه مَزَه قُرْمَسَاقِی رَاچَشِيدِه‌ام. هیچ حرفی هم ندارم. فقط من ندانم کیست. شَرَعاً و عُرْفاً مُجَازِی.

که اول کمی پلک‌هایش را به هم زد و بعد يك مرتبه زد زیرگریه. و زندگی‌مان به زهرِ این صِرَاحَت، يك هفته تَلْخ بود ... ولی راستی کدام ۱۵ دکتر؟ من که هنوز از قضیهٔ لولهٔ تخمدان چیزی نگفته‌ام. بله. مثلِ اینکه دارم همه چیز را باهم قاطی می‌کنم. چطور است مُرْتَبَب باشم. بله. بترتیبِ تاریخی.

سالِ اولِ ازدواجمان به این گذشت که چطور جلوگیری کنیم؛ و حَیْف است که به این زودی دست و بالمان بند شود خیالِ سَفَر در دنبالش ۲۰ و از این حرفها ... و بعد هم زندگیِ اِجَارِه نَشینی و دیگر مَعَاذیر. از سالِ سِوم بود که قَضِیَه جِدِّی شد. من هنوز هم کَمَم نمی‌گزید و پیش از بچه خیلی چیزهای دیگر در کَلّه داشتم. اما زنم پاپی می‌شد. این بود که راه افتادیم. و بعد که اولین اِخْطَار آمد. با اولین رُؤیَتِ میکروسکپی –

مُدَّتِي تَأْسُفٍ اَيْنَا خورديم که چرا در آن دو سال آنهمه تنمان لرزیده است ۲۵  
 و آنهمه دست به عصاره رفته ایم و عالم شهوات را در پوششی از ترس لمس  
 کرده ایم؛ و با زائده ای از دستوره های جلوگیری. و تأسف که تمام شد باز  
 راه افتادیم. ورقه های آزمایش و گلبول شماری و تعداد حضرات و عکس  
 سینه و اینکه چرا کم خونی و چرا فضای تنفسی ات تنگ است و دیگر  
 ماجراها ... و از این دکتر به آن دکتر و از این آزمایشگاه به دیگری. ۲۰  
 و تهران بس نبود، آبادان و شیراز. آخر عبدالحسین شیخ، طبیب شرکت  
 نفت بود و در آبادان خرس می رفت و شیراز هم با مریضخانه اش تازگی ها  
 وسیله جدیدی برای پزدادن گیر آورده بود یعنی دکان جدیدی بغل دستگاه  
 حافظ و سعدی برای جلب مشتری. و بعد:

– راستی فلان دکتر متخصص تازه از آمریکا آمده. برویم ببینیم چه ۲۵  
 می گوید.

یا: – روزنامه دیروز را دیدی؟ چیزی داشت راجع به لوله های  
 تخدمان ....

و راستی نکند توهم عیب و علتی داشته باشی؟ آخر می دانی، لوله  
 تخدمان دقیق تر از آن هاست که بشود همین جوری درباره صحت و سقمش ۴۰  
 رأی داد. من و تو چه می دانیم؟ شاید ... و جر و منجر. باز يك هفته  
 که: واه! کدام احمق جرأت می کند ... و از این حرفها ... ولی عاقبت  
 خودش فهمید که لوله تخدمان را نمی شود يك دستی گرفت. بعد هم اولین  
 آما که گذاشته شد دیگر کار از کار گذشته. چون پای خانواده هم در کار  
 است و پای دیگران هم. که مبادا بنشینند و بولنگند که بله عیب از زن ۴۵  
 فلانی است ... این جوریهها بود که زنم راضی شد. و اصلاً باید گرفتار  
 بود و دید که آدم چه براحتی تن به هر وسوسه ای می دهد؛ و دنیای ذهنش  
 به هر آمائی چطور از اساس خراب می شود. عین يك بُرج کبریتی. به هر  
 صورت راه افتادیم.

طبیب متخصص پیر بود و شخصیت قصابها را داشت. با دگانی به ۵۰



همان کثافت. و دخترکی جوان به عنوانِ وَرَدست. خیلی زیبا. گلی توی مُرداب افتاده. و دیدم که دستگاه بوی خوشی نمی‌دهد. داد میزد که پیرمرد عملِ جنسی را مُدَّتْها است که فَقَطْ با چشمش می‌کند. اما زخمی که نمی‌توانست اینرا ببیند. چون خیلی حَرْف و سُخْن‌ها زده بودیم که به طَبیب باید ایمان داشت و از این اَباطیل ... و چه تَلَقین‌ها و دِلداری‌ها. اِنگار ۵۵ برای دُعا گرفتن رفته بودیم. بارِ اوّل و دوّم دَوا و برای رنگ کردنِ لولهٔ تُخمدان، ورقهٔ آزمایش و عکس برداری و بارِ سوم پایِ تختِ عمل. چون در لولهٔ تُخمدان کمی اِنحراف دارد و یك تومور (!) هم فُلان جا است همین جور! مثل اینکه غُدّهٔ سَرطانی گیر آورده! تومور! حرفش هم تَن آدم را می‌لرزاند. با آن تجربهٔ خواهرم! و زخمِ یك هفته نه خواب داشت نه خوراک. ۶۰ داشت خودش را برای سَرطان داشتن آماده می‌کرد. و قیافه‌اش را و زَرَدَنبو بودن را و لاغری را. و بارِ سوم پیرمرد زخم را بُرد توی اطاقِ عمل و خودش دو سه بار آمد بیرون. خونین و مالین و رَجَز خوانان. اِنگار که یك فوج دشمن را در درونِ زخم گُشته. و با هر جُمله سه چهار تا اِصطِلَاحِ فَرنگی طَبِّ. آنهم برای همچو مَنی که یکسال نمی‌شد که خود ۶۵ میکروسکپ را می‌شناختم. اما چه می‌شد کرد؟ در عالم سیاست که نبود تا بشود بحث کرد. هرچه بود دکتر بود و دَم و دَسْتَگاهی داشت و بدتر از همه پایِ لولهٔ تُخمدان در میان بود که اِنحراف داشت و فُلان تومور هم که تازه کَشَف شده بود.

لغات و اصطلاحات

background, context	زَمِينَه	warning	اخطار
poison	زَهْر	base, foundation	اَسَاس
syringe	سُرْنِج	diseases	اَمْرَاض (جمع مَرَض)
physician, doctor	طَبِيب (مفرد اَطِيباً)	to deviate	اِنْحِرَاف داشتن
purity	عِصْمَت	to have faith	اَيْمَان داشتن
x-raying	عَكْسبَرْدَارِي	to insist	پَايِي شدن
disease	عَيْب و عِلَّت	to show off	پُز دادن
group	فَوْج	inoculation	تَلْقِيح
medieval	قُرُون وُسْطَائِي	tumor	تومور
to ignore	كَلْ ... نَكْزِيْدِن	to attract	جَلْب کردن
whirlpool	مُرْدَاب	(for s.o.) to be important	خَرِي ... رِفْتِن
excuses, pretext	مَعَاذِيْر (جمع عُذْر)	to be cautious	دَسْت بَه عِصَا رَاه رِفْتِن
sick	مَرِيض	to be tied up	دَسْت و بَال ... بِنْد شَدِن
deviant	مُنْحَرِف	to set up a scheme	دِكَان بَاز كَرْدِن
panic	وَحْشَت	sight	رُؤْيْت، دِيْدَار
to gossip	وَلِنْگِيْدِن	appendix	زَائِدَه
to take lightly	يَك دَسْتِي كَرْفْتِن		

۱ - کفر kofr [مع. ا. کدی kupru]

(۱). فیر.

۲ - کفر kafr [ع. ۱] - (مص.م.)

ناسپاسی کردن، کفران کردن. ۲-الحاد و رزیدن، بی دین بودن. ۳ - (مص.م.) - ناسپاسی، کفران، نمک شناسی. ۴-الحاد، بیدینی؛ «ایشان منکر شدند و بر کفر خویش اصرار نمودند.» (کشف الاسرار، ۲: ۵۲۵) | اهل سه کافران، بیدینان، ملحدان؛

«مگر خبر شد از این اهل کفر و طغیان را که فارغند ز بیم عقاب و خوف عذاب؛» (وحشی. چا. امیر کبیر. ۱۷۱) | از سه ابلیس مشهورتر بودن. (عم.) شهرت بسیار داشتن. || سه کسی را در آوردن (بالا آوردن). (عم.) او را بسیار عصبانی کردن؛ «وقتی کفر مرا در می آورد غیر از کتک بگو چه چاره دارم؟» (شام. ۱۸۸)

پرسش و پاسخ

- ۱- در مورد بچه‌دار شدن، جلال و همسرش در سال اول ازدواج چه تصمیمی گرفتند؟
- ۲- چه باعث شد که جلال به بچه‌دار شدن به طور جدی فکر کند؟
- ۲- اولین خطاری که راوی بابت بچه‌دار نشدن گرفت به چه صورتی بود؟
- ۴- چرا پای سیمین هم به بیمارستان کشیده شد؟
- ۵- نویسنده، شخصیت طبیب مُتَخَصِّصِ پیر را چگونه توصیف می‌کند؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیترهای زیر برای این درس مناسب‌تر است  
( ) بچه‌لابراتواری  
( ) اولین سالهای ازدواج جلال و سیمین  
( ) بی‌بند و باریهای اخلاقی دکتر امراض زنانه  
( ) یکی از دعوای خانگی جلال و سیمین
- ۲- در سال اول ازدواج، جلال و همسرش  
( ) برای بچه‌دار شدن مدام پاپی همدیگر می‌شدند.  
( ) حتی فکر نمی‌کردند که نتوانند بچه‌دار بشوند.  
( ) تصمیم گرفته بودند که هرچه زودتر بچه‌دار بشوند.
- ۲- راه حل‌های پیشنهادی جلال به سیمین از روی  
( ) رضا و رغبت بود.  
( ) عدم علاقه به او بود.  
( ) خشم و ناچاری بود.
- ۴- منظور از جمله "این بود که راه افتادیم" این است که  
( ) جلوگیری را متوقف کردیم.  
( ) به آبادان و شیراز سفر کردیم.  
( ) معالجه را شروع کردیم.
- ۵- راوی، همسرش را هم به جریان معالجه وارد کرد چون  
( ) فکر می‌کرد که شاید او هم در بچه‌دار نشدن موثر باشد.  
( ) سیمین به سلامت خود شك کرده بود.  
( ) فهمید که لوله تخمدان را نمی‌شود يك دستي گرفت.

مترادف و متضاد

متضاد کلمه ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید .  
يك نمونه داده شده است .

	الف		
ب			
بِهْتَر	_____	۱ - خراب	
تَنْگ	_____	۲ - طبیعی	
سُقْم	_____	۲ - مرتب	
كثَافَت	_____	۴ - بدتر	
آبَاد	_____	۵ - اولین	
دشمن	_____	۶ - دوست	
آخرین	_____	۷ - خنده	
مصنوعی	_____	۸ - گشاد	
گریه	_____	۹ - راضی	
ناراضی	سُقْم	۱۰ - صِحَّت <-----	
نامرتب	_____	۱۱ - نِظَافَت	

مترادف کلمه ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید .  
يك نمونه داده شده است .

	الف		
ب			
از خود تعریف کردن	_____	۱ - معاذیر	
قوت قلب	_____	۲ - پاپی شدن	
چاق	_____	۲ - وردست	
غیبت کردن	_____	۴ - رجز خواندن	
گروه	_____	۵ - آماده	
کمک	_____	۶ - دلداری	
کهنه	_____	۷ - ولنگیدن	
سماجت کردن	_____	۸ - فوج	
بیمارستان	کهنه	۹ - نو <-----	
حاضر	_____	۱۰ - مریضخانه	
بهانه ها	_____	۱۱ - لاغر	

### تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

۱- **نکند** تو هم عیب و علتی داشته باشی.

شاید

مبادا

بلکه

۲- مدتی تاسف این را خوردیم که چرا در آن دو سال آنهمه **تنمان لرزیده** است. دست به عصا راه رفته‌ایم. احتیاط کرده‌ایم. ترسیده‌ایم.

۳- نمی‌شود همین جوری دربارهٔ **صحت و سقمش** رای داد.

راست و دروغش

درست و نادرستش

کم و زیادش

۴- مبادا بنشینند و **بولنگند** که بله عیب از زن فلانی است.

شایعه بسازند

غیبت بکنند

حرف در بیاورند

۵- خیلی حرف و سخن‌ها زده بودیم که به طبیب باید ایمان داشت و از این **اباطیل**. مزخرفات پرت و پلاها حرف‌های بیهوده

### درست یا غلط

- ۱- بنظر جلال بهترین راه بچه‌دار شدن اینست که سیمین برود و مرد دیگری پیدا کند.
- ۲- اولین کسی که بطور جدی به فکر بچه‌دار شدن افتاد جلال بود.
- ۳- جلال و سیمین از همان سالهای اول ازدواج به فکر بچه‌دار شدن بودند.
- ۴- عبدالحسین شیخ؛ دکتر شرکت نفت متوجه انحراف لولهٔ تخرمدان سیمین میشود.
- ۵- به عقیدهٔ نویسنده، طبیب متخصص از کمبود رابطهٔ جنسی رنج میبرد.
- ۶- سیمین سه بار تحت عمل جراحی قرار میگیرد.
- ۷- طبیب متخصص به دروغ میگوید که يك تومور در بدن سیمین وجود دارد.

نکته دستوری

مروری بر «فعل مجهول»:

- ۱ آثار ادبی ارزشمندی به زبان فارسی نوشته شده است.
- ۲ بقیه نسخه‌ها به دستور دولت جمع‌آوری شد.
- ۲ کلمه را در جای تعیین شده بنویسید.
- ۴ اگر واقعیت کافی بود، در نگاه‌های ما این بی‌تکلیفی خوانده نمی‌شد.
- ۵ خبردار شدن خانواده و اخراج [دختر] از مدرسه.
- ۶ اصلاً بدیش این بود که واقعیت بهمان گفته نشده بود.
- ۷ اما آیا کار به همین جا ختم می‌شود؟
- ۸ بدون استفاده از میکروسکپ این فسق‌ها دیده نخواهند شد.
- ۹ نتیجه آزمایش باید معلوم شده باشد
- ۱۰ پیچ میکروسکپ را باید گرداند تا این حضرات دیده بشوند.

مصدرهای مرکب:

مجهول	معلوم
جمع‌آوری شدن	جمع‌آوری کردن
خبردار شدن	خبردار کردن
تعیین شدن	تعیین کردن
فراموش شدن	فراموش کردن
ختم شدن	ختم کردن
له شدن	له کردن
وارد شدن	وارد کردن
ذخیره شدن	ذخیره کردن
فدا شدن	فدا کردن
تلفن شدن	تلفن کردن

مصدرهای ساده:

مجهول	معلوم
نوشتن + شدن	نوشته شدن
خواندن + شدن	خوانده شدن
دادن + شدن	داده شدن
برداشتن + شدن	برداشته شدن
درماندن + شدن	درمانده شدن
فهمیدن + شدن	فهمیده شدن
گفتن + شدن	گفته شدن
گذاشتن + شدن	گذاشته شدن
زائیدن + شدن	زائیده شدن
کشتن + شدن	کشته شدن

## تبدیل‌ها

مصدر داخل پرائنتز هر جمله را به ماضی استمراری (progressive past) تبدیل کنید :

- ۱- از سال سوم بود که قضیه جدی شد. من هنوز گگم \_\_\_\_\_ (نگزیدن)
- ۲- عبدالحسین شیخ طبیب شرکت نفت بود و در آبادان خرش \_\_\_\_\_ (رفتن).
- ۲- دیدم دستگاه بوی خوشی نمی‌دهد. داد \_\_\_\_\_ (زدن) که پیرمرد عمل جنسی را مدتهاست که فقط باچشمش می‌کند.
- ۴- اما زخم \_\_\_\_\_ (نتوانستن) این را ببیند.
- ۵- زخم خودش را برای سرطان داشتن آماده \_\_\_\_\_ (کردن).

آن دستگاه، زیست و زندگی امکان‌پذیر نیست. (جمال‌زاده<sup>۱۱</sup> ۶) ۴. (موسیقی ایرانی) مجموعه تعدادی گوشه که با توالی معینی درکنار یک‌دیگر قرار گرفته‌اند و دارای اشتراکاتی با یک‌دیگر هستند، شامل قالبی که تغییرات ملودی در آن قالب روی می‌دهد و از پنج قسمت تشکیل شده: پیش‌درآمد، چهارمضراب، آواز، تصنیف، رنگ: پیش‌درآمد آواز را در دستگاه باشکوه همایون... آغاز نمود. (جمال‌زاده<sup>۱۱</sup> ۵۱) ۵. (مجاز) نظام سیاسی؛ رژیم: من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. (مصدق ۲۷۲) ۶. واحد شمارش ساختمان و بعضی وسایل ساخته دست انسان: دو دستگاه آبارتمان، سه دستگاه اتومبیل، یک دستگاه یخچال. او... برای خرید یک دستگاه چراغ‌برق به مرکز می‌رود. (مسعود ۶۴) ۷. یک دستگاه ساعت خوب با زنجیر طلای خالص به رسم یادگار آورد. (حاج‌سیاح<sup>۲</sup> ۵۲۷) نیز ← (میر: ۱).

**دستگاه** dast-gāh (۱). ۱. وسیله‌ای که از مجموعه‌ای از قطعه‌ها و اجزای مختلف تشکیل شده‌است و برای کار معینی به کار می‌رود: دستگاه برقی، دستگاه تکثیر، دستگاه فرستنده. ۰ طرف‌های عصر، دستگاه بستنی اسفاطی را که از پدرم به من ارث رسیده‌بود، بیرون می‌کشیدم. (جمال‌زاده<sup>۲</sup> ۱۲) ۲. (گفتگو) (مجاز) تشکیلات و وسایل کار یا فعالیت: دستگاه‌های تبلیغاتی، دستگاه‌های دولتی. ۰ برای تو نیز پول خواهم فرستاد، زیرا دستگاه من بی‌پول نخواهد بود. (قاضی ۶۴۳) ۰ خیاط... به‌مرور ایام کارش رونقی گرفته، دستگاهش وسعتی یافته‌است. [ ← (جمال‌زاده<sup>۸</sup> ۱۱۴) ۳. مجموعه‌ای از اعضای بدن یا وسایل خاصی که کار واحدی را انجام می‌دهند: دستگاه گوارش، دستگاه نشانه‌روی تفنگ. ۰ روده و شکم هم وظیفه‌ای را انجام می‌دهند که بدون